

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این قسم دوم در این دلیل دوم برای عدم جریان استصحاب در این قسم چهارم از اقسام مجهول التاريخ است، خلاصه دلیل دوم این بود که استصحاب عدم موت فی زمن الاسلام یک تالی فاسدی دارد و آن تالی فاسد این است که در حالی که ما یقین به موت داریم متعبد به عدم موت شویم و هذا محال، جواب اول را از فرمایش صاحب منتقی خواندیم که جواب محکم و دقیقی است که بین اینها از نظر موضوع فرق می‌کند. یقین وجدانی به موت به صورت مطلق است اما تعبد به عدم موت مقید به فی زمن الاسلام است، لذا موضوع اینها فرق می‌کند و اگر موضوع تغایر پیدا کرد اینجا دیگر اشکال و استحاله‌ای در کار نیست. ما از یک طرف یقین وجدانی در آن سوم به موت داریم و از طرف دیگر استصحاب می‌گوییم ما متعبد شویم به عدم موت مقید به فی زمن الاسلام و بین اینها تغایر و تباین از نظر موضوع هست و لذا استحاله‌ای ندارد.

اما ایشان در جواب دوم که عنوان فرمودند، یعنی البته احتمالاتی را ذکر کردند، فرمودند شما که می‌گوئید استصحاب عدم موت مشکل دارد یک وجه‌اش این است که بگوییم شکی وجود ندارد چون یقین به موت داریم، جواب این است که شک بالضروره وجود دارد با همین توضیحی که عرض کردیم.

مانع دوم در اجرای استصحاب قسم چهارم

اما وجه دوم که بگوئیم ما نمی‌توانیم متعبد به عدم موت شویم این است که بین این تعبد و بین این یقین تناقض وجود دارد، یکیش یقین وجدانی به موت است و دوم متعبد شویم به عدم موت، بین اینها تناقض است و واقعاً موت هست و تعبداً موت نیست^[1].

جواب اول مرحوم صاحب منتقی به مانع دوم

ایشان در اینجا می‌فرمایند این محذور هم قابل جواب است و جوابش این است که تناقض در صورتی است که هر یک از اینها یک اثر مغایر با دیگری داشته باشد، اگر یقین وجدانی یک اثری دارد، تعبد به عدم موت یک اثر مغایر با اثر او داشته باشد اینجا تناقض می‌شود. مثلاً می‌فرمایند اگر یقین وجدانی به موت و تعبداً موت نیست اثرش وجوب صدقه باشد اما تعبد به عدم موت اثرش حرمت صدقه باشد اینها با هم تعارض و تناقض پیدا می‌کنند. پس تناقض در صورتی است که بین الآثار تناقض باشد، تضاد باشد، اما خودشان یکی بحث تعبدی است و یکی وجدانی، خودشان چه مشکلی دارند؟ شارع اگر بگوید هم آن یقین

وجدانیات برایم ملاک است و هم این تعبّد را باید داشته باشی و اینها دو تا اثر مختلف و متضاد داشته باشند، یکی وجوب صدقه و دیگری حرمت صدقه، اینها برای انسان مقدور نیست. اما با قطع نظر از آثار چه تناقضی وجود دارد؟ هذا اولاً.

جواب دوم مرحوم صاحب منتقى به مانع دوم

و ثانیاً می‌فرمایند حالا در فرضی که آثار متناقض داشته باشند ما همیشه می‌گوئیم یکی عنوان واقعی دارد و یکی عنوان ظاهری، تعبّد عنوان ظاهری دارد، آن یقین عنوان واقعی را دارد، همان حرف‌هایی که ما در جمع بین حکم واقعی و ظاهری می‌زنیم اینجا هم مطرح می‌کنیم، بعبارة آخری نظیر همین اشکال در بحث جمع بین حکم واقعی و ظاهری مطرح است و آنجا آقایان آمدند هفت هشت راه ارائه دادند، مثلاً از جمله راهها این است که در جایی که حکم ظاهری با حکم واقعی مغایر است، حکم واقعی دیگر فعلیت ندارد، آنچه فعلیت دارد همین حکم ظاهری است، این یکی از راههایی است که ذکر کردند. پس جواب دوم در این فرض دوم این است که ما بر فرض اینکه بگوئیم آثار متناقض هم هست اما باز هم اشکالی ندارد.

در جواب اول فرمودند تناقض بین یقین وجدانی و این تعبّد نیست، إنما التناقض فی الآثار، باید آثار متناقض در کار نباشد این اولاً. و بعد فرمودند ثانیاً اگر آثار متناقض هم باشد اشکالی ندارد چون یکی عنوان واقعی دارد و دیگری عنوان ظاهری، همان حرفهایی که در جمع بین حکم واقعی و ظاهری در سایر موارد می‌زنیم اینجا هم همان حرفها مطرح می‌شود. ولی به نظر من مقصود واقعی ایشان این است که همانطوری که شما در جمع بین حکم واقعی و ظاهری چه می‌کنید، می‌آیید جمع می‌کنید اینجا هم ما جمع می‌کنیم می‌گوئیم شارع می‌گوید تو الآن ولو یقین بعد از این در آن سوم، یقین وجدانی به موت داری ولی من برای تو این را فعلی نمی‌دانم و استصحاب را جاری کن، چه اشکالی دارد. یعنی هیچ دلیلی نداریم بگوئیم الا و لابد این عدم فعلیت فقط در بحث حکم واقعی و ظاهری مصطلح است، شارع در هر دو حکم، کما اینکه شما در باب اهمّ و مهم اگر کسی گفت در تراحم بین اهمّ و مهم، مهم فعلیت ندارد، با اینکه شما به آن علم دارید.

وجه دوم این شد که یک استحاله‌ای به وجود می‌آید و در حینی که ما یقین وجدانی به موت داریم، متعبد به عدم موت می‌شویم و هذا محالّ و ما جواب استحاله را دادیم، انصافاً دقت‌های بسیار خوبی صاحب منتقى در این جواب فرمودند، من هم هر چه تأمل کردم ببینم اشکالی به آن وارد هست یا نیست، اشکالی به آن وارد نیست^[2].

سؤال:...

پاسخ استاد: ما می‌گوئیم یک مورث کافری است که فرزندی دارد، مورث مُرده و فرزند اسلام آورده و نمی‌دانیم مورث اول مُرد بعداً فرزند اسلام آورد تا ارث نبرد، یا این فرزند قبل از موت مورث مُرده تا ارث نبرد، اسلامش قبل از موت مورث بوده، می‌خواهیم ببینیم آیا استصحاب عدم موت الوالد فی زمن الاسلام جریان دارد یا خیر؟

تا به حال دو وجه را خواندیم؛ یکی کلام مرحوم آخوند بود که فرمود اتصال زمان یقین به شک نیست، ما کلام ایشان را تا اینجا پذیرفتیم، تفسیرها، اشکالات، حرفهایی که زده شد در مورد فرمایش آخوند یک مقدار عمده‌اش را بیان کردیم و قبول کردیم، اما این وجه دوم را رد کردیم.

مانع سوم در اجرای استصحاب قسم چهارم (مرحوم عراقی)

می‌آئیم سراغ وجه سوم، در این وجه مرحوم محقق عراقی اعلی الله مقامه الشریف اولاً آمدند یک تفسیر دیگری را برای عبارت مرحوم آخوند در کفایه ذکر کردند، غیر از تفسیر نائینی و تفسیر اصفهانی که قبلاً گذشت و بعد که این تفسیر را ذکر کردند

خودشان یک اشکالی را به مرحوم آخوند وارد کردند و بعد خود مرحوم عراقی یک وجهی را برای عدم جریان استصحاب در ما نحن فیه ذکر کرده. پس سه تا مطلب شد؛ (1) تفسیری که عراقی برای کلام آخوند کرده (2) اشکالی که عراقی بر کلام آخوند طبق تفسیر خودش دارد (3) دلیلی که مرحوم عراقی خودش آورده برای عدم جریان استصحاب در ما نحن فیه.

تفسیر جدید مرحوم عراقی از کلام مرحوم آخوند

اما تفسیری که ایشان کرده؛ شما ملاحظه کردید مرحوم آخوند فرمودند ما سه تا زمان داریم، مرحوم عراقی می‌فرماید ما سه تا زمان تفصیلی داریم و دو تا زمان اجمالی داریم. سه تا زمان تفصیلی‌اش یکیش زمان یقین به عدم هر دو، یعنی یک روزی فرض کنید از ایام هفته (روز پنجشنبه) نه پدر مُرده بوده و نه فرزند اسلام آورده، این یک زمان تفصیل. زمان دوم زمان علم به حدوث احدهما اجمالاً یا اسلام یا موت، اسم این را هم گفتند تفصیل. تفصیلاً می‌گوئیم در زمان دوم یکی از اینها واقع شده، در زمان سوم یقین به هر دو است، یقین داریم هم موت واقع شده و هم اسلام تفصیلاً. می‌گوئیم این زمان سوم هم ظرف یکی از این دو تا است اما وقتی زمان سوم آمد دیگر یقیناً و تفصیلاً هم موت واقع شده و هم اسلام واقع شده، پس سه تا زمان تفصیلی یکی یقین به عدم هر دو، یکی اینکه یکی از این دو تا در زمان دوم واقع شده، و سوم اینکه هر دو محقق شده ولو زمان سوم ظرف یکی از این دو تا باشد. اول این را بیان می‌کنند ما سه تا زمان تفصیلی اینطور داریم، بعد هم می‌فرمایند دو تا زمان اجمالی هم داریم، این زمان دوم و سوم هر کدام اجمالاً ظرف برای یکی از این دو حادثه است یا موت یا اسلام، حالا اساس فرمایش عراقی چیست؟ ایشان می‌فرمایند اگر ما آمَدیم در زمان دوم استصحاب عدم موت کردیم و لکن در واقع در زمان دوم اسلام واقع شده باشد، این اسلام می‌آید آن یقین قبل را نقض می‌کند، شما قبلاً یقین به عدم اسلام دارید، اگر فرض کنیم در زمان دوم اسلام واقعاً محقق شده این می‌آید یقین قبل را نقض می‌کند می‌شود نقض یقین به یقین، و هكذا اگر آمَدیم استصحاب عدم اسلام کردیم و در زمان دوم موت واقع شده باشد باز نقض یقین به یقین شده، شما یک زمانی یقین به عدم موت دارید در زمان دوم یقین به موت است.

در فرض اول یقین به عدم اسلام در زمان اول، اگر در زمان اول اسلام باشد اینجا شما نمی‌توانید استصحاب کنید چون نقض یقین به یقین به خلاف شده و در فرض بعدی‌اش همینطور است، به عبارتِ آخری مرحوم عراقی نیامده کلام آخوند را روی مسئله‌ای اینکه استصحاب فاقد اتصال زمان یقین به شک هست تفسیر کند، برخلاف ظاهر عبارت آخوند می‌گوید دلیل استصحاب دارد لا تنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر و در اینجا هر دو تا استصحاب مبتلای به نقض یقین به یقین است.^[3]

مرحوم عراقی قدس سره در اینجا می‌فرماید آنچه هست این است که دلیل استصحاب می‌گوید انقضه بیقین آخر، و در اینجا یحتمل که یقین اول به یقین دیگر نقض شده باشد، تعبیری که مرحوم عراقی دارد این است یحتمل که آن یقین اول چه در مورد عدم اسلام و چه در مورد عدم موت، یحتمل که به حسب الواقع به یقین دیگر نقض شده باشد و بعد عجیب است که می‌فرمایند چون در انطباق هر دلیل بر مورد باید با تمام قیود و خصوصیات باشد ما خواهیم دلیل استصحاب را اینجا جاری کنیم باید احراز کنیم نقض یقین به یقین نشده، اما اینجا احتمال می‌دهیم که نقض یقین به یقین شده باشد. این تفصیلی که مرحوم عراقی بر عبارت کفایه کرده. جلد چهار نه‌ایة الافکار صفحه 209 به بعد را ببینید، فردا ببینیم اشکال مرحوم عراقی چیست و خود مرحوم عراقی چه بیانی برای عدم جریان استصحاب می‌کند.^[4]

[1] □ منتقى الأصول، ج6، ص: 253 و 254: و الثاني انما يتم لو كان لليقين التفصيلي أثر شرعي يتنافى مع الأثر المترتب على التعبد، كما لو كان أثر اليقين بالموت وجوب الصدقة و أثر التعبد بعدمه حرمة الصدقة، فمع التعبد بعدم الموت إلى زمان الإسلام مع احتمال كونه في زمان اليقين بالموت يحتمل اجتماع الضدين من وجوب الصدقة و حرمتها. و ليس الأمر كذلك لأن اليقين بالموت في زمان الإسلام لو كان هو الآن الثالث لا أثر له شرعاً. هذا مع انه لو فرض ترتب الأثر، فهو بوجوده الواقعي لا يمنع من الحكم الظاهري على خلافه، كما هو الحال في جميع موارد الأحكام الظاهرية،

[2] □ منتقى الأصول، ج6، ص: 253 و 254: و الثاني انما يتم لو كان لليقين التفصيلي أثر شرعي يتنافى مع الأثر المترتب على التعبد، كما لو كان أثر اليقين بالموت وجوب الصدقة و أثر التعبد بعدمه حرمة الصدقة، فمع التعبد بعدم الموت إلى زمان الإسلام مع احتمال كونه في زمان اليقين بالموت يحتمل اجتماع الضدين من وجوب الصدقة و حرمتها. و ليس الأمر كذلك لأن اليقين بالموت في زمان الإسلام لو كان هو الآن الثالث لا أثر له شرعاً. هذا مع انه لو فرض ترتب الأثر، فهو بوجوده الواقعي لا يمنع من الحكم الظاهري على خلافه، كما هو الحال في جميع موارد الأحكام الظاهرية،

[3] □ يك داستانی را مرحوم والد ما رحمة الله عليه نقل می‌کردند و می‌گفتند مرحوم حاج شیخ محمدتقی برابم نقل می‌کرد یک وقتی من در قطار نشسته بودم و از یک جایی به جایی می‌رفتم مثلاً از قم به مشهد می‌رفتم، در کویه‌ای که من نشسته بودم یک کلاهی کنار هم نشسته بود که هم سن خودم بود، گفتم آقا شما کجا بودید، چی درس خواندید؟ گفتم من نجف بودم و شاگرد مرحوم عراقی بودم، گفتم یک سؤال اصولی از من پرسید هر چه فکر کردم بلد نبودم جواب بدهم، یک سؤال فقهی کرد نتوانستم جواب بدهم، یک سؤال از کفایه پرسید نتوانستم جواب بدهم، یک سؤال از مکاسب پرسید، گفتم همینطور تا صرف میر آمد، گفتم آن روز فهمیدم با اینکه ایشان یک دوره اصول مرحوم عراقی را خیلی خوب نوشته، یعنی واقعاً این نهاية الأفكار اگر نبود، چون مقالات مرحوم آقاضیاء خیلی مغلق است من یک وقت می‌گفتم به جای مقالات باید بنویسید مغلقات الاصول، بالآخره این تقریرات خیلی خوب و روان است، مرد ملا و بحاثی هم بوده. داستانهایی را مرحوم پدرمان از ایشان نقل می‌کرد. علی‌ایحال گاهی اوقات خدا می‌خواهد به آدمی ضعف انسان را نشان بدهد اینطور می‌شود آدم اگر یک لحظه غفلت کند همینطور خواهد شد. البته من همان جا به مرحوم والدان عرض کردم بعضی‌ها هستند که سؤال آماده می‌کنند، از بالا به پائین و از پائین به بالا، از این سؤال فراتر نمی‌توانند بروند، منتهی باید کسی باشد که بتواند دو تا سؤال ایجاد کند که آنها نتوانند جواب بدهند.

[4] □ نهاية الأفكار، ج4 قسم1، ص: 209: (ثم ان للمحقق الخراساني قدس سره) تقريباً آخراً في منع جريان الأصل في مجهولي التاريخ من جهة شبهة الانفصال باليقين الناقض الموجب لكون التمسك بعموم لا تنقض من باب التمسك بالعام مع الشك في انطباق عنوانه على المورد...